

سیمون وی

جاذبه  
رحمت

بامقدمه و ضمیمه‌ای به قلم

گوستاو تیبون

ترجمه بهزاد حسین‌زاده



نشرنی

یکی از عمیق‌ترین اندیشمندان دینی دوران مدرن.

مجله قرن بیستم، ۱۹۶۱

او به کرات حجاب از خودخشنودی خواننده را کنار می‌زند و او را با ژرف‌ترین سطوح وجودش رویارو می‌سازد.

چرچ تایمز، ۱۹۶۱

تنها کاری که باید انجام دهیم این است که با شخصیت این بانوی نابغه که نبوغی هم‌سنگ قدیسان دارد آشنا شویم.

تی. اس. الیوت

سیمون وی نوری برمی‌افروزد که همه چیز بی‌درنگ در پرتو آن چنان آرامش‌بخش و واضح و درخشان می‌نماید که گویی الهی است.

مالکُم ماگریج

در فرانسه عده‌ای او را هم‌رده پاسکال می‌دانند و عده‌ای دیگر همچون زندیقی خطرناک محکومش می‌کنند، ولی همگان در نابغه‌بودنش متفق‌اند.

نیویورک تایمز بوک ریویو

## فهرست مطالب

۱۳	مقدمه مترجم.....
۱۳	درآمد سخن.....
۱۸	خطوط کلی زندگی او.....
۲۱	نیچه، سیمون وی و فلسفه رنج.....
۲۴	سلوک‌های متضاد.....
۲۵	رنج: ورزشی برای اراده.....
۲۹	مفهوم جهان و رنج نزد سیمون وی.....
۳۳	اخلاق از نظر سیمون وی.....
۳۶	قدرت در اندیشه سیمون وی.....
۳۹	توازن همچون پادزهر قدرت.....
۴۳	داوری.....
۴۸	درباره کتاب حاضر.....
۴۹	سخن پایانی.....
۵۱	پیش‌گفتار گوستاو تیون.....
۸۷	جاذبه و رحمت.....
۹۱	خلأ و ترمیم [خلأ].....

۹۶	.....	پذیرش خلأ
۹۹	.....	وارستگی
۱۰۴	.....	تخیلی که خلأ را پُر می‌کند
۱۰۷	.....	چشم‌پوشی از زمان
۱۰۹	.....	میل‌ورزی بلاموضوع
۱۱۳	.....	نَفْس
۱۱۹	.....	واآفرینی
۱۲۷	.....	امحاءِ نَفْس
۱۳۰	.....	ضرورت و اطاعت
۱۳۸	.....	پندارها
۱۴۷	.....	بت‌پرستی
۱۴۹	.....	عشق
۱۵۶	.....	شَر
۱۶۷	.....	محنت
۱۷۲	.....	خشونت
۱۷۴	.....	صلیب
۱۷۹	.....	ترازو و اهرم
۱۸۱	.....	ناممکن
۱۸۴	.....	تناقض
۱۸۹	.....	فاصله میان ضرورت و خیر
۱۹۱	.....	تصادف
۱۹۳	.....	آن که باید به او عشق ورزیم غایب است
۱۹۷	.....	الحاد به‌سان نوعی پالایش
۱۹۹	.....	توجه و اراده
۲۰۶	.....	تربیت
۲۱۱	.....	عقل و رحمت

فهرست مطالب ۱۱

۲۱۶.....	خوایش‌ها
۲۱۹.....	حلقه گوگس
۲۲۲.....	معنای جهان
۲۲۷.....	متاکسو
۲۳۰.....	زیبایی
۲۳۴.....	جبر و مقابله
۲۳۷.....	مُهر اجتماعی
۲۴۱.....	اسرائیل
۲۴۵.....	وحشِ بزرگ
۲۵۲.....	نظم اجتماعی
۲۵۹.....	عرفانِ کار
۲۶۳.....	ضمیمه، پس از پنجاه سال

## وارستگی

محنت به خودی خود برای رسیدن به وارستگی بسنده نیست. نیاز به محنتی تسلی‌نیافته هست. نباید تسلائی در کار باشد — هیچ‌گونه تسلائی مسلمی نباید در کار باشد. آن‌گاه تسلائی وصف‌ناپذیر فرا می‌رسد. بخشیدن قرض‌ها. یعنی پذیرفتن گذشته بدون چشم‌داشت به تسلائی آینده. متوقف‌ساختن زمان در لحظهٔ حال. همچنین این کار به معنی پذیرش مرگ است. «او خود را از الوهیتش تهی ساخت.»<sup>۱</sup> یعنی تهی‌ساختن خویش از جهان. به شکل برده‌ای درآمدن. باید خودمان را به نقطه‌ای که در فضا و زمان اشغال می‌کنیم فرو بکاهیم — یعنی به هیچ. بری‌ساختن خود از شکوه خیالی این جهان. تنهایی مطلق. آن‌گاه حقیقت جهان را در اختیار داریم.

دو راه چشم‌پوشی از ثروت‌های مادی:

چشم‌پوشی از آن به امید فایده‌ای معنوی.

ثروت‌های مادی را وسیله‌ای در خدمت شادی معنوی دانستن (برای مثال):

۱. شاید اشاره‌ای باشد به آیات ششم و هفتم از باب دوم نامه به فیلیپیان در عهد جدید، دربارهٔ فروتنی عیسی که باید سرمشق مسیحیان قرار گیرد: «او که به صورت خدا بود، غنیمت برابر بودن با خدا را در اختیار نگرفت. بلکه خود را تهی ساخت و شکل برده‌ای را پذیرفت.» — م.

گرسنگی، خستگی و سرافکندگی، ذهن را تیره ساخته و مانع از مراقبه می‌شوند) و با این همه چشم‌پوشی از آن‌ها.

تنها چشم‌پوشی نوع دوم را می‌توان عریانی روح نامید.

از این گذشته، اگر ثروت‌های مادی را به‌تنهایی و جدا از پیوندهایشان با مزایای معنوی در نظر بگیریم به‌ندرت خطرناک می‌باشند.

باید از هر چیزی که رحمت نیست دست شست، همچنین رحمت را نیز نباید طلب کرد.

فروشناندن میل (بودیسم) - یا وارستگی - یا عشق به تقدیر - یا طلب خیر مطلق - همه این‌ها یعنی: تهی‌ساختن میل، کمال‌خشنودی، میل‌ورزی در خلأ، میل‌ورزی بدون هیچ خواسته‌ای.

جداکردن خواست از همه چیزهای نیک و انتظاربردن. تجربه نشان می‌دهد که چنین انتظاری کامیاب می‌شود. آن زمان است که با خیر مطلق تماس می‌یابیم.

همیشه باید، صرف‌نظر از یک موضوع خاص، حال هر چه باشد، اراده خود را بر خلأ متمرکز کنیم - خلأ را اراده کنیم. زیرا خیری که نه توان تصویرکردنش را داریم و نه توان توصیفش را، برای ما یک خلأ است. اما این خلأ از همه سرشاری‌ها سرشارتر است.

اگر تا بدین جای کار برسیم، به‌خوبی بقیه راه را سپری خواهیم کرد، زیرا خداوند خلأ را پُر می‌کند. این روند نوعی فرایند عقلانی در معنای امروزی کلمه نیست. چیزی وجود ندارد که عقل بخواهد آن را کشف کند، عقل فقط باید زمینه را روشن سازد. عقل تنها برای بردگی خوب است.

خیر بر ما همچون عدم<sup>۱</sup> می‌نماید، زیرا در جهان چیزی وجود ندارد که بتوان آن را خیر نامید. اما این عدم غیرواقعی نیست. در مقایسه با آن همه چیز در این هستی غیرواقعی است.<sup>۲</sup>

ما باید باورهایی را که خلأها را پُر و تلخی‌ها را شیرین می‌کنند به یک‌سو نهمیم.

1. nothingness

۲. تکیه سیمون وی بر نوعی خداشناسی سلبی است. او خدا (= خیر) را از جهان غایب می‌یابد اما بر این تکیه دارد که این غیبت بسیار واقعی است. همه خداشناسی او و عنوان یکی از کتاب‌هایش (در انتظار خدا)

باور به جاودانگی. باور به سودمندی گناه: و نیز گناهان را<sup>۱</sup>. باور به این که رخدادها مطابق با مشیت رخ می‌دهند—کوتاه سخن، آن‌گونه «تسلی‌ها» که معمولاً در مذهب جست‌وجو می‌شوند.

عشق‌ورزیدن به خدا به خاطر و به‌رغم نابودی تروآ و کارتاژ—و بی هیچ تسلائی. عشق تسلی نیست، روشنی است.

این که جهان واقعی به نظر می‌رسد نتیجه وابستگی ما به آن است. ما واقعیت‌مندی نفس‌مان را به اشیاء منتقل می‌کنیم. این غیر از آن است که جهان مستقلاً واقعیت داشته باشد. آن [شکل از واقعیت‌مندی مستقل را] تنها با وارستگی تام می‌توان درک کرد. اگر تنها یک رشته اتصال هم باقی باشد، هنوز وابستگی در کار است.

محنتی که سبب می‌شود به پست‌ترین اهداف متوسل شویم ماهیت راستین وابستگی را با همه نکتش فاش می‌سازد. به این طریق ضرورت وارستگی آشکارتر می‌گردد.

وابستگی کارخانه توهمات است و هر که جوایح حقیقت است باید وارسته گردد. همین که درمی‌یابیم چیزی واقعی است دیگر نمی‌توانیم به آن دل ببندیم.

وابستگی دقیقاً حاصل نابسندگی ما در درک واقعیت است. ما به تملک یک شیء وابسته می‌شویم زیرا خیال می‌کنیم اگر از داشتن آن دست بشویم دیگر وجود نخواهد داشت. مردمان بسیار زیادی در جهان هستند که با تمام وجود میان نابودی یک شهر و تبعید بی‌بازگشت خودشان از آن جا تفاوت چندان زیادی احساس نمی‌کنند.

اگر بیچارگی انسان با گذر زمان تلطیف نمی‌شد، تحمل‌ناپذیر می‌بود. ما باید از تلطیف‌شدن آن جلوگیری کنیم تا تحمل‌ناپذیر شود.

«و چون از اشک‌ریختن سیر شدند» (ایلیاد).—این نیز راهی دیگر برای تحمل‌پذیر ساختن سخت‌ترین رنج‌ها است.

نباید بگرییم تا مبادا از این طریق آرامش بیابیم.<sup>۲</sup>

در تأیید همین دیدگاه است. در جهان خلئی وجود دارد (خلاً خداوند یا خیر مطلق) و راز رسیدن به آن سرپوش‌نگذاشتن بر این خلاً واقعی و انتظارکشیدن است. -م.

1. etiam peccata

۲. درحالی که عیسی مسیح گفت: «خوشا آنان که مویه می‌کنند.» اما سیمون وی این‌جا فقط اشک‌هایی را



هر رنجی که ما را رهایی نبخشد به هدر رفته است. چیزی هولناک‌تر از این نیست، سرمای سترون، روانی خمیده (اوید.<sup>۱</sup> بردگان در آثار پلاتوتوس<sup>۲</sup>). نباید هرگز به چیزی یا موجودی که دوستش داریم بیندیشیم مگر این که بی‌درنگ این نکته را در نظر داشته باشیم که شاید آن چیز نابود شده باشد، یا آن شخص مرده باشد. این اندیشه نباید ادراک‌مان از واقعیت را زایل سازد، بلکه باید تیزترش کند. هر بار که می‌گوییم «اراده تو کرده شود»<sup>۳</sup> باید مجموع همه بدبختی‌های محتمل را در ذهن داشته باشیم.

دوره برای از میان بردن خود: خودکشی یا وارستگی.  
 هر آنچه را عاشقش هستیم در اندیشه‌مان بکشیم: یگانه راه مردن.  
 اما به‌راستی فقط باید آنچه را عاشقش هستیم بکشیم («آن که از پدر و مادرش نفرت ندارد...»)<sup>۴</sup> اما «دشمنانت را دوست مدار...»<sup>۵</sup>.

محکوم می‌کند که از دست رفتن خیرهای دنیوی از ما بیرون می‌کشند - اشک‌هایی که انسان بر خود می‌ریزد. [یادداشت ویراستار انگلیسی.]

۱. شاید منظور سیمون وی اشاره به شخصیت اُوید (۴۳-۱۷ ق م) شاعر رومی باشد که به فرمان آئوگوستوس (Augustus) از رُم تبعید شد و تا آخر عمرش اجازه بازگشت پیدا نکرد. او در تبعید، ناله‌ها و لابه‌های بسیار برای بازگشت به رُم کرد. کتاب او به نام اندوه‌ها (*Tristia*) اشعاری است خطاب به همسر و دوستانش و دربردارنده خواهش‌های او برای تجدید نظر در حکم تبعیدش و، به‌ویژه سرود دوم این کتاب، خواهش‌های او از امپراتور برای گرفتن اجازه بازگشت از تبعید است. همچنین مضمون کتاب نامه‌هایی از پونتوس (*Epistulae Ex Ponto*) نیز همین گونه خواهش‌هاست. - م.

۲. Titus Maccius Plautus (۲۵۴-۱۸۴ ق م)، تیتوس ماکئوس پلاتوتوس کمدی‌نویس رومی که ۲۱ نمایش‌نامه از او در دست است. شاید اشاره سیمون وی به طور خاص به امیران (*Captivi*)، یکی از آثار این نمایش‌نامه‌نویس، باشد. - م.

۳. اشاره به بخشی از دعایی است که در انجیل متی، باب ششم، آیات ۹ تا ۱۳ آمده است: «ای پدر ما که در آسمان هستی، نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو چنان‌که در آسمان [است] بر زمین نیز کرده شود، نان کفاف ما را امروز به ما بده ...» - م.

۴. لوقا، ۱۴:۲۶: «هر که نزد من آید و از پدر و مادر، زن و فرزند، برادر و خواهر، و حتی از جان خود نفرت ندارد، شاگرد من نتواند بود.» - م.

۵. متی، ۵:۴۴: «اما من به شما می‌گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید.» - م.

نباید برای آنچه عاشقش هستیم آرزوی جاودانگی کنیم. برای هر انسانی که با او سر و کار داریم، حال هرکس که باشد، نه آرزوی جاودانگی باید کرد و نه آرزوی مرگ. خسیس در هوس گنج، خود را از گنج خویش محروم می‌سازد. اگر می‌توانیم همه خیر خود را وابسته به چیزی نهفته در زمین بدانیم، چرا آن را وابسته خداوند ندانیم؟ فقط [باید به یاد داشته باشیم] وقتی خداوند برای مان همان اهمیتی را یافت که گنج برای خسیس، باید موكداً به خود بگویم که او وجود ندارد. باید این واقعیت را که عاشقش هستیم تجربه کنیم حتی اگر او وجود نداشته باشد. این اوست که با مکانیسمی [به نام] شب تاریک، خود را پس می‌کشد تا عشقی که به او ورزیده می‌شود هم‌سنگ عشق خسیس به گنجش نباشد. الکترای گریان بر اورستس<sup>۱</sup> مرده. اگر با این اندیشه که خداوند وجود ندارد به او عشق بورزیم او وجود خویش را آشکار خواهد ساخت.

۱. الکترا (Electra) و برادرش اورستس (Orestes) فرزندان آگاممنون شاه یونان و همسرش کلوتایمسترا (Klytaemestra) هستند. کلوتایمسترا به همدستی فاسقش به نام آیگیستوس (Aegisthus)، همسر خود را که تازه از تروآ بازگشته است به انتقام خون دخترشان ایفیگنیا (Iphigeneia)، که آگاممنون برای فرونشاندن خشم آرتمیس او را قربانی کرده است، می‌کشد. الکترا و اورستس از خانه رانده می‌شوند. الکترا در سوگ پدر و در این تصور که برادر کوچک از خانه گریخته‌اش نیز مرده است سال‌ها زاری می‌کند. اما سرانجام اورستس بازمی‌گردد و خود را به خواهرش نشان می‌دهد و انتقام پدر را از مادر بازمی‌ستاند. -م.

## تخیلی که خلاً را پُر می کند

تخیل بی وقفه در کار پُر کردن شکاف‌هایی است که رحمت می‌تواند از میان آن‌ها عبور کند.

هر خلئی (که آن را نپذیرفته باشیم) نفرت، ترشروی، تلخی و کینه ایجاد می‌کند. شری که در حق موضوع نفرت خود آرزو می‌کنیم و به تخیل درمی‌آوریم، دوباره تعادل را برقرار می‌سازد.

سربازان کتاب وصیت‌نامه اسپانیایی که پیروزی‌هایی ابداع کردند تا مرگ را تحمل‌پذیر کنند، مثالی از آن تخیلی هستند که خلاً را پُر می‌کند. پیروزی چیزی نصیب ما نمی‌کند اما [مسئله این جاست که] مرگ را می‌توان در راه آرمانی که پیروز خواهد شد تحمل کرد، اما در راه آرمانی که شکست خواهد خورد نمی‌توان. مرگ در راه چیزی که یکسره عاری از قدرت باشد امری فراانسانی خواهد بود (حواریون مسیح). اندیشه مرگ پارسنگی می‌خواهد، و—به استثناء رحمت—این پارسنگ چیزی نمی‌تواند باشد جز یک دروغ.

تخیل پُرکننده خلاً اساساً دروغ‌گو است. تخیل بُعد سوم را کنار می‌گذارد، چون فقط اشیاء حقیقی دارای سه بُعد می‌باشند. تخیل روابط چندگانه را کنار می‌گذارد. کوشش برای تعریف کردن چیزهایی که گرچه به‌راستی رخ می‌دهند با این همه از یک نظر خیالی‌اند. جنگ. جنایات. کردارهای انتقام‌جویانه. محنت بی‌اندازه.

تخیلی که خلأ را پر می‌کند ۱۰۵

در اسپانیا جرایم عملاً اتفاق می‌افتادند ولی با این حال به لاف‌زنی محض شباهت داشتند.

واقعیت‌هایی که ابعادی فراتر از یک رؤیا ندارند. شرّ نیز مانند رؤیا خوانش‌های چندگانه را بر نمی‌تابد. علت ساده‌لوحی جنایتکاران همین است.

جرایم نیز مانند رؤیاها از هر دو سویکنواخت و بی‌روح‌اند: چه در سویه جلا و چه در سویه قربانی. ترسناک‌تر از مردن در یک کابوس چیست؟

تسلّی‌ها. ماریوس<sup>۲</sup> تلافی قریب‌الوقوع را [در خیالش] مجسم می‌کرد. ناپلئون به آیندگان می‌اندیشید. ویلیام دوم<sup>۳</sup> خواستار یک فنجان چای بود. تخیل او آن قدر محکم به قدرت چنگ نزده بود که بتواند گذر سال‌ها را به تصور درآورد: تخیلش متوجه یک فنجان چای بود.

پرستش بزرگان توسط مردمان قرن هفدهم (لا برویر<sup>۴</sup>). این پیامد تخیلی بود که خلأ را پُر می‌ساخت. این پیامد از زمانی که پول جای آن را گرفت ناپدید شده است. هر دو پیامد حقیرند، اما پول حقیرتر است.

در هر شرایطی چنانچه تخیل از فوران باز بماند دچار خلأ می‌شویم (مسکینان در جان<sup>۵</sup>).

تخیل در هر شرایطی (و گاه به بهای چه خفت بزرگی!) می‌تواند خلأ را پُر کند.

۱. lectures برای معنی این واژه (خوانش‌ها) در فرهنگ واژگان سیمون وی، بنگرید به فصل «خوانش‌ها». [مترجم انگلیسی]

۲. Gaius Marius (۱۵۷-۸۶ ق.م)، گایوس ماریوس، ژنرال و دولتمرد رومی. او هفت بار در رُم صاحب مقام کنسولی شد و در ساختار سپاهیان رومی اصلاحات مهمی کرد و قبایل ژرمن را شکست داد و به این دلیل لقب «سومین بنیانگذار روم» را گرفت. او در تبدیل روم از جمهوری به امپراتوری نقش مهمی داشت. - م.

۳. William II of England (۱۰۵۶-۱۱۰۰)، ویلیام دوم، پسر سوم ویلیام فاتح و پادشاه انگلستان از ۱۰۸۷ تا ۱۱۰۰ میلادی، که بر نرماندی فرمان می‌راند و در اسکاتلند نیز دارای نفوذ بود. او به خاطر چهره گلگون یا موهای قرمز صورتش به ویلیام سرخ شهرت داشت. - م.

۴. Jean de la Bruyère (۱۶۴۵-۱۶۹۶)، ژان دُ لا برویر فیلسوف و معلم اخلاق فرانسوی. - م.

۵. لوقا، ۶: ۲۰.

علت آن که انسان‌های عادی می‌توانند زندانی، برده و روسپی باشند و هر رنجی را از سر بگذرانند بی آن که پالایشی بیابند همین است.

باید پیوسته کار تخیل را که پُرساختن خالاهای درون ماست متوقف سازیم. وقتی همه خالها را پذیرفتیم، دیگر کدام ضربه سرنوشت می‌تواند ما را از عشق‌ورزیدن به جهان بازدارد؟

آن‌گاه هر چه هم پیش آید، یقین داریم که جهان سرشار است.

## چشم‌پوشی از زمان

زمان تصویری از ابدیت است، اما جانشینی برای ابدیت هم هست. خسیسی که گنجش را از او گرفته‌اند. آنچه او از دست داده تکه‌هایی است از گذشته‌ای منجمد. گذشته و آینده یگانه ثروت آدمی‌اند.

آینده پُرکننده‌ی خلأ است. گاهی گذشته هم این نقش را بازی می‌کند («من چنین بودم»، «زمانی این یا آن کار را کردم...»). اما موقعیت‌های دیگری هستند که در آن موقعیت‌ها، محنت فکر شادی را تحمل ناپذیر می‌سازد؛ آن‌گاه محنت فرد رنج‌کشیده را از گذشته‌اش جدا می‌سازد (نیست رنجی بزرگ‌تر<sup>۱</sup>...).

گذشته و آینده با ایجاد زمینه‌ای نامحدود برای نوعی تعالی<sup>۲</sup> خیالی از تأثیر سودمند محنت جلوگیری می‌کنند. به این جهت است که چشم‌پوشی از گذشته و آینده نخستین همه چشم‌پوشی‌ها است.

زمان حال نمی‌تواند غایت باشد. آینده نیز نمی‌تواند، زیرا آینده چیزی است که بدل به حال خواهد شد. اما ما این را درک نمی‌کنیم. اگر ما نوک پیکان آن خواست غایت‌گون درون‌مان را متوجه زمان حال کنیم، دقیقاً به درون ابدیت نفوذ می‌کند.

کاربرد یأس این است که توجه ما را از آینده باز می‌دارد. هنگامی که از لذتی که چشم داشته‌ایم و فرا می‌رسد دلسرد می‌شویم علت

۱. نقل قولی از کمدی الهی دانتی، دوزخ، سرود پنجم، سطرهای ۱۲۱ تا ۱۲۳:

‘Nessun maggior dolore Che ricordarsi del tempo felice Nella miseria.’

«نیست رنجی بزرگ‌تر از به‌یادآوردن دوران شادی در هنگام بدبختی.» - م.

2. elevation

دلسردی این است که ما انتظار آینده را می‌کشیدیم و همین که آینده حاضر شود دیگر تبدیل به زمان حال می‌شود. ما می‌خواهیم که آینده حاضر باشد بی‌آن‌که از آینده‌بودن ساقط شود. یگانه درمان این پوچی ابدیت است.

زمان و غار. بیرون آمدن از غار و وارستگی یعنی دست‌کشیدن از این‌که آینده هدف ما باشد.

روش تزکیه: نیایش کردن به خداوند، نه تنها پنهان از مردمان، بلکه با این فکر که خداوند وجود ندارد.<sup>۱</sup>

احترام نسبت به مردگان: انجام دادن همه کار برای چیزی که وجود ندارد. علت رنجی که از مرگ دیگران می‌بریم درد ناشی از خلأ و تعادل از دست‌رفته است. از آن لحظه به بعد بدون هدف تلاش می‌کنیم، در نتیجه پاداشی نیز در کار نیست. چنانچه تخیل این خلأ را جبران کند—[باعث] خواری [ما می‌شود]. «بگذارید مردگان مردگان‌شان را دفن کنند.»<sup>۲</sup> و آیا مرگ خودمان نیز همین‌گونه نیست؟ هدف و پاداش در آینده قرار دارند. محروم شدن از آینده یعنی—خلأ، یعنی فقدان تعادل. به این دلیل است که «فلسفه‌ورزی یعنی آموختن مرگ»<sup>۳</sup>. به این دلیل است که «نیایش کردن همچون مرگ است».

هنگامی که درد و فرسودگی به نقطه‌ای برسند که احساسی از پایداربودن آن‌ها در روان انسان ایجاد گردد، آن‌گاه چنانچه از سر عشق و قبول بر این پایایی تأمل کنیم به سوی ابدیت در روبرو می‌شویم.

۱. در حقیقت، موجودیت خداوند همانند [موجودیت] اشیاء مخلوقی که یگانه موضوع تجربه برای قوای طبیعی ما هستند نیست. بنابراین تماس با واقعیت فراطبیعی در آغاز همچون تجربه‌ای از پوچی احساس می‌شود. [یادداشت ویراستار انگلیسی]

۲. متی، ۸: ۲۲؛ لوقا، ۹: ۶۰.

۳. عنوان مقاله‌ای از مجموعه مقالات موتینئی (Montaigne)، نویسنده و اندیشمند نامدار فرانسوی که در آغاز آن این جمله از کیکرو نقل می‌شود: «فلسفه خواندن هیچ نیست مگر آماده‌ساختن خویشتن برای مرگ.» اما این سخن در اصل نکته‌ای است که در رساله فایدون در دهان سقراط گذاشته می‌شود: «راستی این است که کسانی که از راه درست به فلسفه می‌پردازند در همه عمر، بی‌آن‌که دیگران بدانند، هیچ آرزویی جز مرگ ندارند. اگر این نکته درست باشد شگفت خواهد بود که چون مرگ را نزدیک ببینند از آن بگریزند» (دوره آثار افلاطون، چاپ سوم، ج ۱، ص ۴۶۰) - م.